

اخلاق توسعه به مثابه رشته علمی جدید

فرشاد مومنی*

چکیده:

در طی ربع قرن گذشته رشته علمی جدیدی به نام اخلاق توسعه در عرصه معرفت بشری متولد شده است این رشته علمی جدید هم دلایل تاریخی بسیار قابل توجهی برای ظهور داشته و هم از مبانی منطقی و روش شناختی مستحکمی برخوردار است. این مقاله تلاش دارد تا اقدام به معرفی رشته مزبور نموده و مهمترین ویژگی ها و کارکردهای مؤثر آن را برای پیشبرد امر توسعه در جوامع در حال توسعه و به ویژه کشورهای اسلامی مطرح سازد. در این چارچوب ضمن واکاوی ریشه های تاریخی جایگاه اخلاق در علم اقتصاد و فراز و فرودهایی که به اعتبار ظهور اندیشه توسعه در این زمینه شاهد بوده ایم تلاش می شود تا بنیان های روش شناختی حوزه های مأموریت و نیز چشم اندازهای این دانش به بحث گذاشته شود و در نهایت با مطرح کردن برخی از چالش هایی که اخلاق توسعه با آن روبرو است یک جمع بندی از کل مباحث ارائه شده است.

مقدمه:

در طی بالغ بر چهار دهه گذشته، نظریه پردازان توسعه به صورت مستقیم و غیرمستقیم درباره جایگاه اخلاق در نظریه ها و اقدامات مربوط به توسعه مکرر سخن رانده اند. این بحث ها که در ابتدای کار عمدتاً جنبه انضمامی داشته و چندان جدی گرفته نمی شد با وقوع مسائل متعدد و البته بسیار پرهزینه در طی مدت مزبور از یکسو و ظهور مسائل جدید که توجه به ملاحظات اخلاقی را هر روز بیشتر از گذشته اجتناب ناپذیر می سازد از سوی دیگر، موجب تبدیل اخلاق توسعه به یک رشته مستقل و بارور علمی شده و پیش بینی می شود که در آینده نیز توجه هرچه بیشتری را به خود معطوف سازد.

آشنایی با این رشته علمی نسبتاً جدید و پیام هایی که برای مدیریت توسعه و کارشناسان کشور دارد می تواند دستاوردهای قابل توجهی برای پیشبرد اهداف توسعه ملی داشته باشد. به ویژه برای کشور ما که به نظر می رسد هرگونه تصمیم گیری درباره توسعه بدون توجه به ملاحظات بنیادی اخلاقی به ویژه اخلاقیات برگرفته از دین اسلام نه مطلوب و نه شدنی باشد. در این مقاله، ابتدا به سوابق موضوع در علم اقتصاد پرداخته می شود و فراز و فرودهایی که

* عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

از زاویه دخالت داشتن یا نداشتن ملاحظات اخلاقی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و نظریه‌پردازی در این حوزه تجربه شده مورد واکاوی اجمالی قرار می‌گیرد سپس نحوه مواجهه با این مسئله در اندیشه توسعه مطرح شده و در نهایت چشم‌اندازهای آتی نسبت اخلاق و توسعه به بحث گذشته خواهد شد.

مقاله با ذکر چالش‌های ناشی از روند اهمیت فزاینده اخلاق و ملاحظات اخلاقی توسعه خاتمه می‌یابد.

جایگاه اخلاق در علم اقتصاد: نگرش تاریخی

در میان فیلسوفان علم و فیلسوفان اخلاق نوعی اتفاق نظر وجود دارد مبنی بر اینکه تولد علم اقتصاد در بستر فلسفه اخلاق می‌باشد و برای مدت زمانی نسبتاً طولانی اقتصاد به مثابه یکی از زمینه‌ها و اجزای حکمت عملی محسوب می‌شده است. اما در عین حال از نقطه عطف رنسانس به بعد، رویکردی به اقتصاد بیشتر مورد توجه قرار گرفت که به تدریج مسائل اقتصادی را در کادر فلسفه قانون طبیعی به مثابه امری هم‌تراز با امور طبیعی و فیزیکی قابل ردگیری می‌دانست. این دو رویکرد را فیلسوف بزرگ اخلاق و اقتصاددان برجسته هندی «آمارتیا سن» با عنوان «رویکرد اخلاق محور»^۱ و «رویکرد مهندسی یا مکانیکی»^۲ مورد توجه قرار داده است. وی معتقد است که ریشه‌های سنت اخلاق محوری به زمان ارسطو باز می‌گردد زیرا از دیدگاه ارسطو گرچه مطالعه اقتصاد بلاواسطه به جستجوی ثروت مربوط می‌شود اما این دانش در لایه‌های عمیق‌تر خود با مسائل و موضوعات بنیادی تری نیز در هم آمیخته است به طوری که در آخرین تحلیل، اقتصاد به حوزه مطالعات اخلاق مربوط می‌شود (Sen, ۱۹۸۷: ۳).

با وجود آنکه بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصاد نقطه عطف جدایی اقتصاد از اخلاق را انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت دانسته‌اند، پروفیسور فقید جان کنت گالبریت نقطه عزیمت جدایی اخلاق از علم اقتصاد را ظهور مکتب سوداگری به شمار می‌آورد (Galbraith, ۱۹۸۷: ۳۷). این در حالی است که شواهد موجود حکایت از آن دارد که گرچه رویکرد ویژه سوداگران آثار محسوس و مشخص عملی در زمینه جدایی این دو حوزه از یکدیگر به همراه داشته است اما بحث‌هایی که فرانسیس هاچسون استاد آدام اسمیت در دانشگاه گلاسکو ارائه می‌نمود و نیز توجه عمیق به محتویات کتاب ثروت ملل اسمیت حکایت از آن دارد که حتی تا زمان اسمیت نیز اقتصاد همچنان در قلمرو فلسفه اخلاق به بحث گذاشته می‌شده است.



بسیاری از نظریه‌پردازانی که اسمیت را به عنوان بنیانگذار جدایی میان اخلاق و اقتصاد در نظر گرفته‌اند در درجه اول به این واقعیت توجه نکرده‌اند که او قبل از آنکه اقتصاددان باشد فیلسوف و معلم اخلاق بوده و در مباحث مندرج در کتاب ثروت ملل نیز گرچه از پیگیری نفع شخصی به مثابه موتور پیشرفت اقتصادی یاد کرده و میان این پیگیری و تأمین مصالح اجتماعی همسویی دیده است اما از نظر او تحقق این امور منوط و متوقف بر نقض نشدن قواعد عدالت از سوی افراد دانسته شده است یعنی یک امر اخلاقی زیربنا و ضامن پیشبرد اهداف خرد و کلان اقتصادی دانسته شده است (Smith, ۱۷۷۶:۵۱).

شواهد موجود حکایت از این نکته دارد که در میان اقتصاددانان کلاسیک این ریکاردو بود که برای اولین بار بر تفکیک حوزه‌های اخلاق و اقتصاد تأکید نموده و تصریح می‌کرد که وظیفه اقتصاددانان سیاسی این نیست که نصیحت و توصیه کنند بلکه آنان فقط باید بتوانند بگویند چگونه می‌توان ثروتمند شد همچنین وی با وجود آنکه عملاً در کتاب خود از ریاضیات استفاده‌اندکی نموده اما نظر بر آن داشت که اقتصاد سیاسی علمی دقیق و مشخص همچون ریاضیات است (Ricardo, ۱۹۵۱:۲۷۸).

گرچه در همان زمان، مالتوس نقدهای روش‌شناختی دقیق و مشخصی از دیدگاه تفکیک‌کننده وی ارائه نمود اما به نظر می‌رسد که به طور مشخص این جونز بود که به صراحت از ضرورت برخورداری از یک نگرش کاملاً مکانیکی به اقتصاد نام برده و تصریح کرد که مفهوم اقتصاد سیاسی باید جای خود را به یک دانش مستقل و متنوع از امور اخلاقی به نام علم اقتصاد بدهد (Jevons, ۱۹۷۹:۷۸).

از این مرحله به بعد است که نگرش مکانیکی و رویکرد مهندسی به اقتصاد به صورت فزاینده در دستور کار اقتصاددانان قرار می‌گیرد. سن معتقد است که مهمترین مشخصه رویکرد مهندسی معطوف بودن آن به امور اولیه تدارکاتی (Logistics) بوده و به اهداف غائی و پرسش‌هایی از این قبیل که چه چیزی به خیر انسان می‌انجامد یا یک انسان چگونه باید زندگی کند علاقه‌ای ندارد در این رویکرد اهداف عبارت از داده‌های مشخص و صریحی هستند و مسئله اساسی اقدام برای یافتن ابزارهای مناسب جهت تحقق آنهاست. از دیدگاه سن سیطره روش‌شناسی پوزیتیویستی بر علم اقتصاد نه فقط منجر به بی‌زاری و گریز از تحلیل‌های هنجاری شده بلکه از آن مهمتر این است که بسیاری از ملاحظات اخلاقی پیچیده حاکم بر رفتار و اقدامات عملی انسان‌ها سهل‌انگارانه یا آگاهانه نادیده گرفته شده و به نگرشی بسیار محدود از انسان منجر شده است این



در حالیست که از نظر سن ملاحظات هنجاری نیز کاملاً جنبه عینی داشته و صرفاً داوری ارزشی نیست (Sen, ۱۹۸۷:۷)

این حوزه از بحث در میان اقتصاددانان در بالاترین سطح مورد توجه «گونار میردال» اقتصاددان برجسته و فقید سوئدی قرار گرفت. او در اکثریت قریب به اتفاق آثار خود بحث‌های روشنگری در این زمینه ارائه نموده است و البته مباحثی که در سه کتاب «عینیت در پژوهش‌های اجتماعی»، «تئوری اقتصادی و مناطق کم رشد» و «بالاخره» عنصر سیاسی در گسترش تئوری اقتصادی» ارائه نموده است از بقیه برجسته‌تر به نظر می‌رسد. از میان این سه کتاب، دو کتاب اول به زبان فارسی ترجمه و انتشار یافته اما متأسفانه کتاب سوم که تمرکز اصلی آن بر مباحث روش‌شناختی است هنوز ترجمه نشده است. میردال معتقد است بنیادی‌ترین مسئله روش‌شناختی که دانشمندان علوم اجتماعی با آن روبرو هستند عبارت از اینست که عینیت چیست و پژوهشگر چگونه می‌تواند در فرایند تلاش برای درک واقعیت‌ها و برقراری مناسبات علی میان آنها به عینیت دست یابد و چگونه می‌تواند از نگرش جانبدارانه نسبت به هر مسئله اجتناب ورزد. از نظر میردال این مسئله به ویژه در عرصه مسائل توسعه با برجستگی بیشتری ظهور می‌یابد زیرا در آنجا پژوهشگر از یکسو می‌کوشد واقعیت‌ها را همانگونه که هستند دریابد و از سوی دیگر به صورت کاملاً همزمان در جهت تحقق آرمان‌ها نیز تلاش می‌ورزد بنابراین درک نسبت میان اراده معطوف به فهم عالمانه مسئله و اراده معطوف به دگرگونی جامعه در زمره مهمترین چالش‌های روش‌شناختی یک پژوهشگر علوم اجتماعی است. رویه‌ای که میردال برای مواجهه با این مسئله توصیه می‌کند عبارت از شفاف‌سازی جهت‌گیری‌های ارزشی پژوهشگر و طرح کاملاً آگاهانه ارزش‌گذاری‌هایی است که عملاً پژوهش‌های نظری و اقدامات عملی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در عین حال، میردال معتقد بود که این رویه اگر در کنار حساسیت پژوهشگر نسبت به نظام معناداری و نظام عملیاتی موضوع مورد پژوهش قرار گیرد و او این حساسیت‌ها را در قالب تصریح فروض ارزشی خود در هر پژوهش معین قرار دهد با تعیین رویکرد و تعریف مفاهیم برحسب این مجموعه فروض ارزشی می‌تواند بر مشکل مزبور غلبه پیدا کند. ویژگی‌های شخصیتی وی که به طور همزمان در مقام یک مسئول برجسته در نظام اجرایی سوئد و یک برنامه‌ریز سیاست‌های توسعه و یک نظریه‌پرداز توسعه می‌بایست اندیشه و عمل خود را تنظیم کند به اعتبار این دغدغه‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی به تعبیر صریح خودش نحوه اقتصاددورزی او را دگرگون ساخت (Myrdal, ۱۹۶۸:۵۹)



در فرایند این دگرگونی در شیوه‌اندیشه و عمل اقتصادی او به سبک اکثریت قریب به اتفاق اقتصاددانان بزرگ جهان تلاش برای درک مسائل اجتماعی با همه پیچیدگی‌هایی که دارند و پرهیز از هرگونه تحویل‌گرایی بی‌ضابطه را سرلوحه تلاش‌های خود قرار داد. در این زمینه او در کتاب ارزشمند «عینیت در پژوهش‌های اجتماعی» به صراحت می‌گوید ما باید با هر ابزاری که در اختیار داریم تلاش کنیم تا بر مسائل پیچیده‌ای که در واقعیت وجود دارد مسلط شویم در عین حال باید بر حذر باشیم که این خواست ما بهانه‌ای برای تحمیل ذوقیات خود بر واقعیت نشود و وظیفه ما اینست که برای حل مشکلات علمی مهارت‌های خود را تا بالاترین سطح ممکن ارتقاء دهیم و مهارت‌های خود را با مسئله‌ای که با آن درگیر هستیم متناسب سازیم و در عین حال برخوردی هوشمندانه با دیدگاه‌ها و نظریه‌های موجود در رشته علمی خود برقرار سازیم و در نهایت اظهار می‌دارد که در زندگی حرفه‌ای خود به کرات از آنچه نظریه‌های مرسوم اقتصادی خوانده می‌شود فاصله‌ای بس عظیم پیدا کرده و این فاصله ثمره‌اش مبارک و میمون بوده زیرا به درک واقعیت منجر شده گرچه برخی از سنت‌های متعارف علمی را نادیده گرفته است (Myrdal, ۱۹۶۹:۱۱)

وی مسئولیت پژوهشگران دنیای در حال توسعه را در این زمینه به مراتب خطیرتر می‌داند زیرا به گمان وی آنها در فرایند استفاده از تحلیل‌های اقتصاد مرسوم باید به این نکته توجه داشته باشند که در این عرصه به نام عینیت فارغ از ارزش تنها یک اقدام تجریدی صورت می‌پذیرد که از طریق آنها ارزش‌ها را از واقعیت تجرید می‌کنند و به این ترتیب راه برای استفاده از مفاهیم معنی‌دار در جوامع غربی برای جوامع غیرغربی آن هم به نحو غیرانتقادی هموار می‌شود وی تصریح می‌کند که کاربرد نظریه‌ها، الگوها و مفاهیم غربی در مطالعه توسعه اقتصادی جهان در حال توسعه و به ویژه کشورهای جنوب آسیا که مستقیماً مورد مطالعه او قرار داشتند یک عامل کاملاً همراه با جهت‌گیریست که به صورت جدی ارزش علمی این مطالعات را مخدوش می‌سازد (Myrdal, ۱۹۶۹:۱۹).

از نظر او مفاهیمی مانند بازار، قیمت، اشتغال، بیکاری، مصرف و پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و ستانده و ... که از شیوه‌ها و سطح زندگی و از نگرش‌ها و نهادها و فرهنگ غرب تجرید شده‌اند تنها در همان مناطق معنی‌دار بوده و به استنباط‌های معتبر منجر می‌شود و بدیهی است که به صورت مشابه در کشورهای در حال توسعه چنین نخواهد بود (Myrdal, Ibid: ۱۹-۲۰).

به عبارت دیگر منظور میردال اینست که امر اجتماعی خواه در حوزه نظری و خواه در حوزه



اجرا و عمل، سرشار از انواع درهم‌تنیدگی‌ها با امور ارزشی و اخلاقی است و این مسئله گریزناپذیر است اما به ویژه در حوزه نظری این واقعیت به هیچ‌وجه به خودی خود نفی‌کننده ارزش‌های علمی پژوهش‌هایی که موازین متعارف پژوهش علمی را رعایت نمایند، نخواهد بود فقط برای آنکه این درهم‌تنیدگی منشأ سوء تفاهم و سوء برداشت نشود بهتر آن است که پژوهشگران صادقانه مواضع پیشینی ارزشی و اخلاقی خود را آشکار سازند ضمن آنکه وی در مقام یک سیاست‌گذار به رهبران کشورهای پیشرفته صنعتی یادآوری می‌نمود که به این واقعیت توجه داشته باشند که لااقل بخشی از عناصر تشکیل‌دهنده وضع موجود کشورهای در حال توسعه بازتاب اقدامات استعمارگران بوده است و برای جبران بخشی از مافات توصیه می‌نمود که رهبران کشورهای صنعتی مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در زمینه اختصاص رقمی میان ۷/۰ تا ۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به عنوان کمک توسعه را جدی گرفته و اجرا نمایند. این در حالی است که در عمل از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون تنها یک کشور صنعتی یعنی سوئد این مسئولیت خود را به تمامی اجرا کرد و آن هم فقط در دورانی اتفاق افتاد که شخص گونار میردال عهده‌دار مسئولیت نخست‌وزیری در کشور مزبور بود.

اگر از همین زاویه‌ای که میردال مطرح کرده بخواهیم به مسئله توسعه نگاه کنیم ناگزیر بحث جدیدی را برای ردگیری صریح‌تر رابطه اخلاق و توسعه با رویکردی تاریخی باید بگشاییم.

سوابق تاریخی رابطه اخلاق و توسعه

تا قبل از ربع پایانی قرن بیستم که در آن اخلاق توسعه به صورت یک رشته علمی مشخص ظاهر شد و به عبارت دیگر مدت زمان نسبتاً کوتاهی است که گرچه به تدریج اما به صورت فزاینده ما با دانش جدیدی روبرو هستیم که اقدام به پیگیری نظام‌وار دانش می‌نماید به نحوی که در اثر این پیگیری انباشت دانش با سه خصلت تراکمی، قابل انتقال و آزمون‌پذیر اتفاق می‌افتد و منجر به تولد یک رشته علمی جدید می‌شود (Goulet, ۱۹۹۷: ۱۱۶۳).

تا قبل از این مرحله بحث از اخلاق توسعه و نسبت میان ملاحظات اخلاقی و عملکرد نظام‌های ملی عمدتاً با تکیه بر کار درخشان و ارزشمند ماکس وبر یعنی «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» آغاز می‌شود. وبر دقیقاً در زمانی که بخش قابل توجهی از پژوهشگران و نظریه‌پردازان و روشنفکران تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی برداشتی منفی از نقش اخلاق و آموزه‌های دینی در عملکرد اقتصادی جوامع و گروه‌های شکل‌دهنده به آن داشتند با پژوهش



ژرف‌کاوانه خود نشان داد که تجربه توسعه مغرب‌زمین متکی به یک فلسفه اخلاق مشخص بوده که در اثر تجدیدنظرهای روشنفکرانه شخصیت‌هایی همچون کالون و لوتر نسبت به آیین مسیحی شکل گرفته است. از منظر ملاحظات مدیریت توسعه این فلسفه اخلاق به طور مشخص دو محور عمده داشته است که عبارتند از: تلاش و کوشش تا سرحد توان در کنار امساک از مصارف غیرضرور و اکتفا به حداقل مصرف‌های ضروری. براساس چنین دیدگاهی به گمان وبر شرایطی برای انسان‌های مسیحی متجدد فراهم شد که انجام مسئولیت خلیفه‌اللهی انسان و جبران گناهای آن فرزند آدم انجام داده بودند فقط در اثر کار طاقت‌فرسا و تلاش برای متجلی ساختن مقام خلیفه‌اللهی برای انسان در سایه به کارگیری حداکثر توانایی‌های فکری و جسمی امکان‌پذیر است این چنین است که عقلانیت، مبنای کوشش‌های خستگی‌ناپذیر ذهنی و جسمی انسان‌ها شد و این در حالی بود که برای این انسان‌های جدید انباشت سرمایه به مفهوم کانتی کلمه، ارزش فی‌نفسه پیدا می‌کرد و وسیله‌ای برای تجمل و اسراف محسوب نمی‌شد. از دیدگاه وبر چنین رویکردی به جهان هستی منشأ تحولات بنیادی در نحوه سازماندهی اوقات زندگی، سازماندهی فعالیت تولیدی و شکل‌گیری الگوی جدیدی از روابط اجتماعی در اروپای آن روز شد و دستاوردهای آن به سرعت در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی ظاهر گشت (وبر، ۱۳۷۴).

البته به نظر می‌رسد که درک دقیق بحث‌های وبر در کتاب مزبور به شرطی امکان‌پذیر خواهد بود که با دقت کتاب ارزشمند تاوونی نیز مورد مطالعه قرار گرفته باشد. وی از یک‌سو مغایرت‌های فرهنگ اقتصادی قرون وسطی با اخلاق پروتستان را به صورتی مبسوط و روشن‌گر توضیح می‌دهد و از سوی دیگر با تمرکز بر تعارض ارزشی بنیادی شکل گرفته در جوامع مسیحی به واسطه آنچه که کشیشان مردم را به آن دعوت می‌نمودند و آنچه که در عمل و در جهت خلاف آن توصیه‌ها خود به کار می‌بردند چگونگی فاصله گرفتن مناطقی از اروپا را از آموزه‌های سنتی کاتولیک‌ها و روی آوردن به توصیه‌های پروتستانی از سوی گروه‌های وسیعی از مردم را تشریح می‌کند (تاوونی، ۱۳۷۷: ۵۴-۴۳).

این الگو در مطالعاتی که تجربه توسعه ژاپن را از منظر ملاحظات زیربنای اخلاقی دگرگونی توسعه‌ای مورد واکاوی قرار داده نیز به کرات تکرار شده است. نکته جالب اینست که در مطالعات مزبور نیز گرچه دیگر سخن از اخلاق پروتستان مطرح نیست و بحث از اخلاق سامورائی به مثابه زیربنای اخلاقی توسعه ژاپن به میان می‌آید اما در آنجا نیز همچنان مشاهده می‌شود که در چارچوب توصیه‌های اخلاق سامورائی مجدداً تکیه بر حداکثر کوشش‌های عقلانی و بدنی در

کنار امساک و خودداری از مصرف‌های غیرضرور نقش محوری در تبیین توسعه ژاپن ایفا می‌کند (لنوار، ۱۳۶۸).

در این میان متأسفانه از کار ارزشمند سومبارت جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی کمتر سخن به میان آمده است در حالی که به نظر می‌رسد ارزش علمی کار وی اگر بیش از دیگران نباشد کمتر از آن هم نیست. جالب آنکه براساس نوشته ناشر کتاب «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن»، سومبارت و وبر تحقیقات و مطالعات خود را با هم شروع کردند با هم و در کنار هم می‌نوشتند و مطالعه می‌کردند و نشریه آرشیو را نیز مشترکاً منتشر می‌ساختند نشریه‌ای که در عرصه تفکر سیاسی اقتصادی آلمان بسیار مؤثر بود هر کدام از این دو معمولاً اولین کسی بود که آخرین کارهای آن دیگری را می‌دید و این دوستی، همکاری و همفکری تا وقتی ادامه یافت که آنها به دلایل اجتماعی تکوین سرمایه‌داری مدرن علاقمند شدند برخلاف وبر که تصور می‌کرد حضور «پیوریتن‌ها» در این عرصه بسیار مؤثر بوده و اخلاق آنها پیوند عمیقی با روح سرمایه‌داری مدرن دارد. سومبارت معتقد بود که این نقش را یهودیان بیش از پیوریتن‌ها برعهده داشتند.

از نظر او برخی پیچیدگی‌های موجود در رفتارهای یهودیان که باعث شده آنها در برخی ادوار تاریخی به تعبیر وی ژست‌ها و اداهای غیریهودی گرفته بودند و این نقش را با چنان مهارتی بازی می‌کردند که حتی در میان معاصران خود به عنوان مسیحی یا مسلمان شناخته می‌شدند موجب انحراف وبر از درک دقیق نقش آنها شده است. وی معتقد است که در گزارش‌ها و اسناد معاملات تجاری، مسئولیت‌های صنعتی و نظایر آنها، به این دلیل نامی از این افراد به عنوان یهودی قید نمی‌شود که آنها آگاهانه و با برخورداری از یک ظرفیت بالای مهارتی نقش خود را ایفا می‌نمودند. وی اظهار می‌دارد که حتی امروزه هم برخی از مورخان با عبارت تحسین‌آمیزی از نفوذ سودمند و پرفایده مهاجران اسپانیایی یا پرتغالی سخن می‌گویند. این عده چنان ماهرانه اصل و منشأ نژادی خود را مخفی می‌کردند که حتی متخصصان عرصه تاریخ یهود هم هنوز در تردیدند که خانواده مشخصی بالاخره یهودی بودند یا نبودند. در مواردی که این افراد اسامی مسیحی هم برای خود انتخاب می‌کردند کار به مراتب پیچیده‌تر می‌شد (سومبارت، ۱۳۸۴: ۱۱).

این کتاب به اعتباری نقد سومبارت به اثر برجسته ماکس وبر یعنی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری محسوب می‌شود اما هم به اعتبار اطلاعات ارزشمند و کم‌نظیری که وی برای توجیه ادعای خود و نقد دیدگاه ماکس وبر مطرح کرده و هم به اعتبار واکنش‌ها و تعاملاتی که میان وی و ماکس وبر در فرایند پاسخگویی به ادعاهای یکدیگر پدید آورد در زمره کارهای بسیار



ارزشمند این حوزه از مطالعات محسوب می‌شود.

ویژگی مشترک همه کارهایی که از این دست صورت پذیرفته عبارت از اینست که اصل را بر وقوع یک پدیده در سرزمین‌های مشخصی خواه در اروپا و خواه در شرق آسیا یا جاهای دیگر گذاشته و سعی کرده‌اند که بنیان‌های فلسفه اخلاق آن پدیده را تشریح نمایند اما اخلاق توسعه به مثابه یک رشته علمی جدید عمدتاً سابقه تاریخی خود را در نیمه دوم قرن بیستم می‌تواند جستجو کند جایی که از دیدگاه بسیاری از نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران این رشته علمی با پیشگامی چهره‌هایی همچون دنیس گولت در واکنش به نگرش‌های مکانیکی نظریه‌پردازان اولیه توسعه از ضرورت ارزیابی نقادانه، بازتعریف و رمزگشایی از توسعه به اعتبار ملاحظات اخلاقی سخن به میان آمده است.

در چارچوب چنین بحث‌هایی از یک طرف بر نقش ملاحظات انسان‌شناختی و ارزش‌های اجتماعی و ساخت قدرت در دستیابی به تلقی‌های متفاوت از توسعه تأکید می‌شود و از طرف دیگر سؤالات مهمی از قبیل اینکه منافع و هزینه‌های توسعه چگونه باید توزیع شود؟ چه کسانی بایستی در این زمینه تصمیم بگیرند؟ متخصصان امور فنی؟ مأموران دولت؟ بازار؟ دانشمندان علوم اجتماعی؟ فلاسفه؟ توده مردم؟ ذی‌نفعان؟ یا غیر ذی‌نفعان؟ (Crocker, ۱۹۹۱: ۴۵۷-۴۶۰)

به این ترتیب می‌توان اخلاق توسعه را ارزیابی هنجاری یا اخلاقی اهداف و ابزارهای توسعه در مقیاس جهانی و به ویژه در مقیاس کشورهای در حال توسعه دانست که هدف اصلی و بنیادی آن انسانی - اخلاقی کردن تصمیمات و اقدامات مربوط به توسعه از طریق ایجاد یک درک وسیع‌تر از مفهوم توسعه و مفهوم فایده صورت می‌پذیرد. در چنین چارچوبی به نظر می‌رسد که دانش اخلاق توسعه سه مأموریت اساسی می‌تواند برای خود تعریف نماید که عبارتند از: تشخیص مسائل حیاتی رویاروی انسان، جهت دادن به گزینش‌های سیاست عمومی و بالاخره روشن کردن معماهای ارزشی مبتلا به سیاست‌ها و خط‌مشی‌های توسعه (Goulet, ۱۹۹۷: ۱۱۶۵).

به نظر می‌رسد که علی‌رغم عمر نسبتاً کوتاه دانش اخلاق توسعه سه دوره مشخص تحول آن را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت دوره اول سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ را پوشش می‌دهد و در آن متفکران و نظریه‌پردازان اخلاق توسعه عمدتاً به فجایع انسانی رویکردهای مکانیکی به توسعه واکنش نشان می‌دادند. دوره دوم که سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ را پوشش می‌دهد فرایندی را در بر می‌گیرد که نهایتاً به ارائه تئوری قابلیت از سوی آمارتیا سن می‌انجامد و در آن با رویکردی ایجابی زمینه‌های اعمال ملاحظات اخلاقی در برنامه‌های توسعه فراهم می‌گردد. با مطرح کردن ترکیبی



از آموزه‌های اقتصادی نظام فلسفی کانت‌گرایی جدیدی و اخلاق جان رالز، توسعه را به مثابه فرایندی که در مجموع به افزایش قابلیت‌های انسانی منجر می‌شود نگریده و اهداف آن را نیز با تکیه بر انتخاب آزادانه افراد دنبال می‌کند. به این ترتیب متغیرهایی همچون حق رأی، سواد اطلاعات، مشارکت همگانی، منزلت مساوی و ... در زمره حقوق همگانی محسوب می‌شود و در نهایت به فرایندی متصل می‌شود که نقطه عزیمت آن انتشار گزارش توسعه انسانی از آغاز دهه ۱۹۹۰ می‌تواند در نظر گرفته شود.

دوره سوم که از سال‌های اولیه دهه ۱۹۹۰ آغاز می‌شود با تأکید بر دستاوردهای مراحل پیشین و با اتکاء به آنها تلاش می‌کند تا نظام‌های تئوری انتزاعی را با جهان واقعی و مسائل عملی توسعه آشتی دهد و به این ترتیب به سوی یک نگرش کاملاً فرهنگی اخلاقی از توسعه حرکت کند که در آن مسئله توسعه به مثابه کیفیت زندگی مورد توجه قرار گیرد به طوری که ملاحظات اخلاقی و فنی در امر توسعه کاملاً با یکدیگر ادغام شده و هم‌آواز می‌شوند. در این رویکرد جدید به ویژه تمرکز زیادی بر روی کاستی‌های شاخص رشد اقتصادی صورت می‌پذیرد و نقدهای گسترده‌ای نسبت به آن ارائه می‌گردد زیرا با برجسته کردن این شاخص به ویژه به این حقیقت که رشد اقتصادی می‌تواند آثار و پیامدهای گوناگونی بر توانمندی‌های انسانی بگذارد که از مرز رشد اقتصادی بسیار فراتر می‌رود توجه ویژه‌ای می‌شود و به این ترتیب بر رویکردی تأکید می‌شود که در آن پیامدهای توسعه می‌بایست حتماً به صورت افزایش قابلیت‌ها و توانمندی‌های انسانی و آزادی‌های او متجلی شود به گونه‌ای که افراد بتوانند آنطور زندگی کنند که برایشان ارزشمند است (Jayal, ۱۹۹۷: ۲۰).

به این ترتیب در تلقی‌های جدید از توسعه، مسئله کیفیت زندگی علاوه بر آنکه دارای ارزش ذاتی و فی‌نفسه است می‌تواند بدون نیاز به مصالحه درباره ارزش ذاتی‌اش از نظر ابزاری نیز بسیار خطیر و مهم باشد. آموزش ابتدایی، بهداشت خوب و دیگر دستاوردهای انسانی فقط به خاطر عناصر اصلی توانمندی‌های پایه‌ای ما دارای ارزش مستقیم نیستند بلکه این توانمندی‌ها می‌توانند در ایجاد موفقیت اقتصادی از نوع استانداردتر آن نیز کمک کنند که این نیز به نوبه خود می‌تواند در افزایش کیفیت زندگی انسانی از راه‌های دیگر کمک‌کننده باشد بنابراین دو عنصر متمایزکننده در این دیدگاه توسعه اقتصادی وجود دارد؛

۱- برجستگی ذاتی و لایتجزای توانمندی‌های اصلی و کیفیت زندگی

۲- مشروط اما کافی بودن اهمیت تجربی بسیاری از این توانمندی‌ها (به خصوص آنها)



که به آموزش، سلامتی و آزادی‌های اولیه مربوط می‌شود) در ترویج مشارکتی بودن رشد اقتصادی و از طریق آن پیشرفت بیشتر در کیفیت زندگی آنطور که مردم بتوانند از آن لذت ببرند (۵-۱۸۴: ۱۹۹۶، Dreze & Sen).

چشم‌انداز آینده

به نظر می‌رسد که به اعتبار مجموعه‌ای از ملاحظات نظری و عملی اخلاق توسعه به مثابه یک رشته مستقل علمی در آینده جایگاهی به مراتب رفیع‌تر از موقعیت کنونی خواهد داشت و بنابراین به اعتبار ویژگی‌های خاص نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورمان توجه به دستاوردها و ثمرات این رشته جدید برای ما اهمیت و اولویت به مراتب بیشتری خواهد داشت. در حوزه نظری، درک فزاینده از کاستی‌ها و نارسایی‌های رویکرد پوزیتویستی به علم اهمیت فزاینده‌ی رویکرد فرارشته‌ای به مثابه مهم‌ترین ابزارها برای عبور از تحویل‌گرایی‌های بسیار پرهزینه و ناکارآمد و وقف فزاینده پژوهشگران عرصه توسعه در زمینه ضرورت و اهمیت توجه به همه وجوه و جزئیات و پیچیدگی‌های انسان و روابط اجتماعی و تعامل‌های بین انسان‌ها، درک فزاینده از اهمیت روز افزون انسان و جایگاه او در فرایند توسعه به مثابه مهم‌ترین ابزار و به مثابه مهم‌ترین هدف توسعه و بالاخره درک هرچه عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از توسعه و موضوعیت یافتن ایده‌هایی همچون توسعه واقعی مبتنی بر کیفیت زندگی، هر کدام به گونه‌ای نیاز به اخلاق توسعه را افزایش می‌دهد ضمن آنکه به اعتبار این ملاحظات، رشد و بالندگی رشته علمی اخلاق توسعه به گونه‌ای خواهد شد که در مقیاس جهانی جایگاه و منزلتی استثنائی برای این رشته فراهم خواهد شد.

در حوزه اجرایی نیز گرچه اول بار واکنش‌های پرهزینه و به شدت خشن در کشورهای در حال توسعه نسبت به آن رویکردهایی که در نظریه و برنامه‌های توسعه نقش و جایگاه در خوری برای ارزش‌های اجتماعی در نظر نگرفته بودند صورت گرفت، اما ملاحظات اخلاقی توسعه و احساس نیاز به اخلاق توسعه را برانگیخت اما واقعیت اینست که در مقیاس جهانی پدیده بحران محیط زیست که به روشنی آشکار می‌ساخت که در اثر سلطه رویکرد مهندسی مکانیکی به اقتصاد، انسان و طبیعت اصل حیات و تداوم آن در مقیاس کره زمین به خطر افتاده است نیز بر ضرورت تأملات هرچه بیشتر و تعاملات هرچه بیشتر میان اخلاق و توسعه، وفاقی در مقیاس جهانی پدید آورد. در عین حال نارسایی‌ها و عدم کفایت‌های رشد اقتصادی به مثابه شاخص



یکتای توسعه و نافرجامی رویه‌های غیراخلاق محور که با قدرت و فشار از سوی سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی به کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌شد در کنار درک روشمند نقش خطیر اخلاق در کاهش هزینه مبادله و ارتقاء توان رقابت و بهره‌وری ملی و ... هر کدام به نوع اجتناب‌ناپذیری توجه به درهم‌تنیدگی شدید تصمیمات و اقدامات و جهت‌گیری‌های توسعه را با ملاحظات اخلاقی به وضوح نشان داد.

به نظر می‌رسد که با وارد شدن تدریجی اکثر کشورهای جهان به عصر اطلاعات و دانایی که در اثر آن تعامل‌های میان انسان‌ها با یکدیگر در مقیاسی جهانی افزایش بی‌سابقه را تجربه خواهد کرد، زندگی و توسعه بدون اخلاق نسبت به هر دوره دیگری در تاریخ بشر دشوارتر خواهد شد و ناگزیر رشته علمی اخلاق توسعه با استقبال بیشتری در مقیاس جهانی روبرو خواهد شد زیرا مجموعه تحولات پیش گفته در عرصه‌های نظری و عملی نیاز به دیدگاهی منسجم درباره زندگی خوب و انسانی و مفهومی غنی و گسترده درباره جامعه عادلانه و فهمی عمیق‌تر از موضع انسان نسبت به طبیعت دقیقاً ما را به سمت اخلاق توسعه هدایت خواهد کرد.

به عبارت دیگر زمانی که فرد می‌بایست از میان مجموعه اقدامات امکان‌پذیر تصمیم به انتخاب بگیرد، نیاز به اخلاق توسعه موضوعیت می‌یابد زیرا باید از جمله مشخص شود که کدامیک از آن اقدامات از نظر اخلاقی مناسب‌تر است زمانی که میان منافع شخصی یا گروهی و الزامات اخلاقی تباین پدید می‌آید برای تصمیم‌گیری باید به اخلاق توسعه نیز مراجعه نمود. زمانی که یک اقدام حتی بسیار مفید هزینه‌های انسانی اجتماعی دارد و زمانی که همان اقدام مفید با استقبال عمومی مواجه می‌شود پرسش‌هایی چون مسئولیت جبران خسارت‌هایی از این دست با چه کسانی است و مرجع اندیشه‌ورزی و پاسخگویی به این سؤالات کیست و ... هر کدام به‌گونه‌ای ما را به سوی اخلاق توسعه فرا می‌خواند.

درعین حال باید با «کراکر» موافق بود که تمایلات واقع‌گرایانه سیاسی، نسبی‌گرایی اخلاقی عقاید غیرعقلانی و تعصب‌آلود، بی‌طرف انگاشتن علوم اجتماعی از جنبه ارزشی بدبینی اخلاقی و مطلق‌انگاری در زمینه اصالت سود هر کدام به گونه‌ای می‌توانند برای اخلاق توسعه چالش‌زایی کنند همانگونه که سوءاستفاده از موازین اخلاقی به مثابه ابزاری برای فریب خود و دیگران یا برای توجیه اقدامات غیرعادلانه از سوی طبقات حاکم زمینه‌های دیگری از چالش‌های پیش روی اخلاق توسعه را مشخص می‌سازد و بالاخره اگر اخلاق‌گرایان توسعه همان نقشی را برعهده گیرند که واعظان در زمان برده‌داری برعهده داشتند یعنی تلاش



برای ایجاد یک وجدان راحت و آسوده برای اغنیا همراه با تلاش برای تسکین و ایجاد آرامش روحی برای قربانیان ساختارهای غیرعادلانه اخلاق توسعه در معرض چالش‌های جدی قرار خواهد گرفت (۴-۴۶۳: ۱۹۹۱، Crocker).

امید آنکه با استفاده از مجموعه منابعی که از طریق وحی در اختیارمان قرار دارد بتوانیم ضمن مواجهه خردورزانه و راهگشا با چالش‌های مزبور از فرصت‌ها و توانمندی‌هایی که این رشته جدید علمی برای ما به ارمغان می‌آورد در ساختن یک جامعه آرمانی انسانی مدد بگیریم.

سخن پایانی

همانگونه که ملاحظه شد اخلاق توسعه هم به شکل معنی‌داری قادر به تبیین دلایل موفقیت یا شکست کوشش‌های معطوف به توسعه در گذشته می‌باشد و هم به اعتبار مجموعه تحولات آتی که در اکثریت قاطع مطالعات آینده‌شناختی مورد توجه قرار گرفته در آینده مرتباً بر ابعاد اهمیت آن افزوده خواهد شد.

بنا به تصریح دنیس گولت از آنجا که در چارچوب مطالعات اخلاق توسعه حوزه معینی از معرفت بشری به صورت نظام‌وار پیگیری می‌شود و در آن ضمن انباشت تراکمی ذخیره دانش دو شرط اساسی قابلیت انتقال و آزمون‌پذیری گزاره‌ها نیز کاملاً رعایت شده است اخلاق توسعه به مثابه یک رشته علمی جدید به رسمیت شناخته شده و طی نیم قرن گذشته مرتباً بر طول و عرض آن اضافه شده است. اهم نکاتی که در چارچوب این رشته علمی جدید مورد توجه قرار گرفته و به بحث گذاشته می‌شود به شرح زیر می‌باشد:

(۱) مروری به تجربیات بالغ بر نیم قرن گذشته به روشنی حکایت از آن دارد که منابع انسانی و مادی تخصیص یافته در زمینه توسعه با نتایج حاصله تناسبی را منعکس نمی‌سازد در واکاوی ریشه‌های نافرجامی کوشش‌های مزبور یکی از مهمترین عناصر به رسمیت شناخته شده غفلت از عنصر اخلاقی در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع بوده است این مسئله به همان اندازه که در کادر دولت‌های ملی و در درون یک کشور معین در حال توسعه موضوعیت دارد در مقیاس بین‌المللی و جهانی نیز از اهمیت کافی برخوردار بوده و در کادر دانش اخلاق توسعه به بحث گذاشته می‌شوند.

(۲) تأملات روش‌شناختی در عرصه دانش توسعه به روشنی نشان می‌دهد که ارزش‌های اجتماعی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در چگونگی اتخاذ سیاست‌ها و جلب مشارکت مردم در



فرایند توسعه برعهده دارد. راهی که برای مواجهه با این واقعیت از سوی پوزیتیویست‌ها پیشنهاد شده از یک سو منجر به نادیده گرفتن بخش بزرگی از واقعیت یعنی دخالت ارزش‌ها در همه شئون حیات جمعی انسان‌ها شده و آسیب‌های معنی‌داری در زمینه سطح واقع‌نگری و همه جانبه‌نگری تئوری‌های توسعه به همراه داشته و از سوی دیگر آسیب‌ها و خسارت‌ها و فجایع انسانی و زیست‌محیطی قابل ملاحظه‌ای را به جامعه بشری تحمیل کرده است. از دیدگاه نظریه‌پردازان اخلاق توسعه راه نجات، نفی و انکار دخالت ارزش‌ها در سرنوشت توسعه نیست بلکه راه نجات، عبارت از به رسمیت شناختن آن و باز کردن راهی برای شفاف‌سازی همه عرصه‌های دخالت و حضور آن در برنامه‌های توسعه است. مشخص شدن این نکته که نفس دخالت ارزش‌ها در کوشش‌های نظری به هیچ‌وجه به منزله تنزل ارزش علمی این کوشش‌ها نخواهد بود یکی از مهمترین راهگشایی‌ها برای تسهیل مسئله شفاف‌سازی مورد نظر اندیشمندان اخلاق توسعه است.

۳) به همان وضوح و روشنی دخالت ارزش‌ها در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع مسئله دخالت منافع نیز در فرایندهای مزبور موضوعیت دارد بخش مهمی از دلایل نافرمانی ماندن کوشش‌های معطوف به توسعه به تلاش‌های آشکار و پنهان برای نفی و انکار یا پنهان ساختن ملاحظات مربوط به منافع افراد و گروه‌های ذی‌نفع در فرایند تصمیم‌گیری و تخصیص منابع باز می‌گردد. رشته علمی اخلاق توسعه در این زمینه نیز راهگشایی‌ها و دستاوردهای ممتازی با خود به ارمغان آورده و در آینده انتظار می‌رود به میزان بیشتری این دستاوردها را ظاهر سازد.

۴) تجربیات کشورهای در حال توسعه به وضوح نشان می‌دهد که نادیده گرفتن شکاف میان ارزش‌های اجتماعی واقعاً موجود اکثریت مردم کشورهای در حال توسعه با بنیان‌های ارزشی علوم، فناوری‌ها و توصیه‌های سیاستی وارداتی در کشورهای مزبور بخش مهمی از دلایل شکست برنامه‌های توسعه را در بر می‌گیرد. بی‌گمان با توجه بیشتر به ملاحظات اخلاق توسعه در آینده می‌توان به ظرفیت‌های جدید و مؤثری در زمینه جلب مشارکت همگان در فرایند توسعه اعمال نظارت کم‌هزینه و سودمند در فرایند اجرای برنامه‌ها و حداقل‌سازی رفتارهای فرصت‌طلبانه در جریان اجرای برنامه‌های توسعه دست یافت.

۵) نادیده گرفتن منافع اکثریت مردم کشورهای در حال توسعه چه از سوی سیاست‌گذاران داخلی توسعه و چه از سوی سازمان‌های بین‌المللی، تاکنون خسارت‌های انسانی بیشمار و



فجایع زیست محیطی گاه غیرقابل جبرانی را به همه جهانیان تحمیل کرده است. بی‌گمان برجسته‌شدن ملاحظات مربوط به اخلاق توسعه، افق‌های جدیدی را برای پیشگیری از این امور فراهم می‌سازد و به ویژه در این زمینه بازنگری عملکرد سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی از اولویت و اهمیت بسیار زیادی برخوردار خواهد بود. دانش اخلاق توسعه نشان داده است که در این زمینه نیز قابلیت عظیمی برای روشننگری و شفاف‌سازی در اختیار دارد.

۶) یافته‌های مربوط به همه تجربه‌های موفق توسعه حکایت از آن دارد که فلسفه‌های اخلاق راهنمای این تجربه‌های موفق بر یک اصول مشترک تکیه داشته‌اند. این در حالی است که اصول مشترک مزبور برحسب ویژگی‌های فرهنگی و ارزشی هر یک از آن جوامع، به گونه خاصی تفسیری از رابطه دنیا و آخرت و همراستایی آنها ارائه نموده که در انگیزش‌های معطوف به توسعه نقش تعیین‌کننده داشته است. واکاوی این عرصه مهم از دانش اخلاق توسعه برای جوامع اسلامی به ویژه می‌تواند بسیار آموزنده و برانگیزاننده باشد زیرا در میان ادیان الهی این فقط اسلام است که در کتاب آسمانی خود درباره این مضمون که همه ادیان یک حرف می‌زنند و دین نزد خداوند همان اسلام است تأکید دارد. به نظر می‌رسد که این جنبه از مسئله مسئولیت خطیرتر اندیشمندان مسلمان را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد و این امید را زنده می‌کند که در آینده متفکران مسلمان راهگشایی‌های بیشتری در عرصه اخلاق توسعه داشته باشند.

۷) با وجود همه دستاوردها و همه ظرفیت‌هایی که دانش اخلاق توسعه از آن برخوردار است به واسطه این تجربه تاریخی که ملاحظات اخلاقی و آموزه‌های دینی در طول تاریخ در معرض سوءاستفاده‌های جدی نیز قرار داشته‌اند دانش اخلاق توسعه با چالش‌های بسیار جدی در این عرصه دست به گریبان بوده و خواهد بود. بی‌تردید افزایش سطح تحمل دین‌باوران و دامن‌زدن به گفتگوهای عالمانه و پرهیز از ارائه گفتمان‌های غیرعقلانی، غیرعادلانه و مغایر با آزادی‌های به‌رسمیت شناخته شده از سوی ادیان توحیدی در عرصه اندیشه دینی می‌تواند زمینه‌های آسیب‌پذیری از سوءاستفاده‌های مزبور را به حداقل برساند.

پی نوشت ها:

- ۱- Ethic Related Approach
- ۲- Engineering Related Approach

منابع فارسی:

- ماکس وبر، (۱۳۷۴)، «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری»، ترجمه عبدالرضا معبودی، تهران، انتشارات سمت.
- تاوینی، (۱۳۷۷)، «دین و ظهور سرمایه‌داری ترجمه احمد خرائی»، تهران، نشر مرکز.
- رنه لنوار، (۱۳۶۸)، «جهان سوم درهایی از وابستگی غذایی»، ترجمه عبدالحسین نیک‌نگهر، انتشارات جیبی.
- ورنر سومبارت، (۱۳۸۴)، «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن»، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران، نشر ساقی.

منابع انگلیسی:

- Snen, A.K, (1987), "*on Ethics and Economics*", Basil-Blackwell, Oxford.
- Galbraith, John-K. (1987), "*A History of Economics*", London: Hamish Hamilton.
- Smith Adam, "*An Inquiry in to the nature and Causes of the wealth of Nations*", Edited by R.H. Campbell and A.S. Skinner, Oxford: Oxford University. Press 1976.
- Myrdal-Gunnar, (1968), "*Asian Drama: An inquirg to the poverty of nations*", Pantheon, New Yourk.
- _____, (1969), "*Objectivity in social Reserch*", Pantheon, New York.
- Crocker, D.A., (1991), "*Twards Development Ethics*", World Development, Vol.19, No:5.
- Dreze, Jean & A.K. Sen, (1996), "*India, Economic Development and Social opportunity*", Oxford University Press Delhi
- Jayal N.G (1997), "Environment and Development in the age of Neoliberalism", man and Development. Vol.11, No.3.
- Ricardo, David, The works and Correspondence of David Ricardo, 11 vols., ed. Piero sraffa and M.H. dobb(Cambridge: cambridge university press, 1951-1973).